

امپراتورهای خوشبخت؛ رشد ۵۰ درصدی فروش اینترنت

صفحه ۸ را بخوانید



W | 10 Jan 2021 | vol.12 | No. 3230 | 16 Pages

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با وحید یامین‌پور به بهانه انتشار سفرنامه‌اش به ژاپن:

غرب‌شناسی مرثیه‌خوانی مواجهه با توسعه است

برای نزدیک شدن سلايق مختلف تلاش می‌کنم

۱۳، ۱۲»



توثیر حساب کاربری ترامپ، رئیس‌جمهور مستقر آمریکا را برای همیشه مسدود کرد

ممنوع‌التربون

۷»

عصر انزوای پژوهش

عدم پابندی دولت به تبصره ۹ قانون بودجه، پژوهش را به حاشیه می‌برد

۸، ۶»

پروزی جناح فرصت‌طلبان

۱۵»

چرا پرونده‌های فساد در مدیریت شهری زیاد است؟

» سر مقاله

حاج قاسم و گفتمان اسلام سیاسی

و در همیشه تاریخ وجود داشته است؛ بلکه نمود و نماد دو گفتمان رقیبند. این دو میوه را می‌توان هم از حیث شخصیت و موقعیت‌شان مقایسه کرد و هم از حیث‌های دیگر. یکی ژنرال است؛ یک نظامی رسمی و به یک معنا کلاسیک که جایگاهش در افکار عمومی غالب، چندان هم رشک‌برانگیز نیست و دیگری، رئیس‌جمهور منتخب و به اصطلاح نماینده خواسته‌ها و مطالبات یک ملت، محبوبیت و اعتبار این دو را اینک در کشورهایشان و در میان مردم جهان و منطقه با هم مقایسه کنید و ببینید که چه وضعی دارند؟ همچنین می‌شود ایشان را از حیث عملکرد میدانی و موفقیت‌هایشان و از حیث آرمان‌ها و اهداف‌شان مورد مقایسه قرار داد. نتیجه اولاً بیانگر وجود دو گفتمان کاملاً مغایر و بلکه متقابل است و ثانیاً نشان می‌دهد که یکی در منحنی نزول خود قرار دارد و دیگری در منحنی صعود و رشد. از نشانه‌های اوج‌گیری آن هم، همین خیزشی بود از ناحیه مردم که در مراسم چندروزه و چندپندهر تشییع در شهرهای مختلف ایران و کشورهای منطقه شهادش بودیم. برخی تحلیل‌گران که نمی‌توانستند عظمت آن استقبال و مشایعت را منکر شوند، از این باب وارد شدند که یک پدیده هیجانی و زودگذر بوده است و با همان سرعتی که شکل گرفته، فرو خواهد خوابید. بله؛ بخشی از آن حضور کم‌نظیر ناشی از شوک حادثه بود و هیجانی؛ اما آنچه زمینه‌ساز آن بوده و اثراتی که از آن برجای مانده و در فضای اجتماعی ایران جاری و باقی است، همان گفتمانی است که پس از تکمیل فرآیند غیریت‌سازی و پشت‌سر گذاردن عقیه‌های توأم با ریزش و رویش، اینک درحال بسط و تعمیق بدنه اجتماعی خویش است. این را پس از گذشت یک‌سال می‌توان به عینه در ایران و در کشورهای منطقه و حتی دوردست‌ها مشاهده کرد. صحنه‌های سیاسی، اجتماعی در ایران و عراق و لبنان و سوریه و یمن و پاکستان و بسیاری از کشورهای اسلامی، گویای این حقیقت روبه‌رشد و درحال شکل‌گیری است. این را استراتژیست‌های غربی و آمریکایی‌ها بیش از هر کس دیگری می‌فهمند و خبر دارند و عجیب است که ما جامعه‌شناسان با همه ادعایی که داریم، هنوز آن را کشف نکرده‌ایم و شاید مترصد از راه رسیدن تحلیل‌های پست‌مدرنی آن از جانب متروپل هستیم تا به عنوان به‌روزترین نظریات و بدیع‌ترین دستاوردهای علمی در کلاس و در محافل دانشگاهی خود دست‌به‌دست کنیم. این همان تفاوت میان «علم مصرف‌کننده» است با «علمی که به مصرف می‌رسد».

را برلمان می‌سازد؟ چرا با نظر کردن در این واقعیت‌های محرز، اهمیت توجه کردن توأمان به مساله «چه کسی حکومت کند» و «چگونه حکومت شود» را برجسته نمی‌سازد و همچنان بر یک سنت فکری ناقص و مغایر اصرار دارد؟ چرا مدرنیته در برهه‌ای که در اوج قدرت بلاقیب خویش است و رقبای اصلی بیرونی و درونی خود را از پیش‌رو برداشته یا در خود هضم کرده، نمی‌تواند این مدعی نوپا و تازه از راه‌رسیده را نادیده بگیرد؟ چرا در مواجهه با آن لاقال در برخی ساحت و موقعیت‌ها، به تلاطم و تکاپو افتاده است؟ آیا این موبد شکل‌گیری تدریجی یک رویارویی گفتمانی نیست؟ سرچشمه اصلی این پدیده اتفاقاً ایران است و ریشه در همان مباحث و موضوعاتی دارد که از سوی جامعه‌شناسان ایرانی چندان به عین اعتبار گرفته نشده است. این قبیل انکارها و نادیده‌گرفتن‌های واقعیت در جامعه ایران، آیا دلیلی جز رکود و متوقف ماندن در «سنتی» دارد به نام مدرنیته که قابلیت‌های آغازین خود را به میزان زیادی از دست داده و در مجرای دیگری‌سبزی‌های حاد افتاده است؟ عارضه‌ای دامن‌گیر مدرنیته که بیش از هر چیز ناشی از وضعیت هژمونیکی است که در دهه‌های اخیر از آن برخوردار شده است. تحلیل و واریسی‌های گفتمانی معمولاً از ارزیابی‌های میناگرا و استدلال‌های صرفاً نظری امتناع دارند و مایلند که از طریق اولاً بررسی وضع هژمونیک گفتمان‌ها و ثانیاً از طریق میوه‌ها و نتایج‌شان آنها را مورد ارزیابی قرار دهند. پدیده حاج‌قاسم اتفاقاً این امکان را به ما می‌دهد که به این مقایسه و ارزیابی دست بزنیم؛ چرا؟ چون پدیده‌ای است فراتر از یک مخاصمه صرف نظامی و سیاسی و حتی راهبردی. آن بیش از هر چیز، به یک رویارویی گفتمانی شبیه است. لذا می‌شود آن را از مسیر میوه‌هایشان مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد.

مولسود گفتمان مدرنیته و یکی از اجزای اصلی‌اش یعنی لیبرال دموکراسی در دوره اوج، ترامپ است و واقعیت‌های مشکوف‌شده آمریکا در این روزها. در مقابل، مولود گفتمان اسلام سیاسی در ایران، حاج‌قاسم است و شخصیت و زندگی و عملکردش. به معرف‌های این دو شخصیت که در این صحنه، یکی قاتل است و دیگری مقتول، توجه کنید. اینها فقط دو مجموعه صفات نیستند که نظایر آن در تمامی داستان‌ها

هم بسیار تعیین‌کننده هستند و به اندازه کافی هم واجد وجه پرابلماتیک؛ یعنی وقوع نامنتظری داشته‌اند. نامنتظر، هم حسب تئوری‌های پیش از این موجود و هم حسب روندهای رایج و سنت‌های فکری غالب. در اینجا فقط به برخی وجوه اجتماعی این ماجرا و پرابلم‌هایی که علی‌القاعده باید نظر هر جامعه‌شناس و پژوهشگری را به خود جلب کند، اشارة می‌کنم و تحلیل و تبیینش را به فرصت و موقعیت دیگری وامی‌گذارم. آنچه در اولین نگاه به این پدیده به ذهن متبادر می‌شود، زنده و فعال بودن دین در این سوسی‌عالم است. منظوم «دین ایدئولوژیک» است؛ وگرنه دین در معنای عمومی‌تر آن در غالب اعصار و امصار چنین شریاطی را داشته است. این پدیده در ایران، هم تئوری‌ها و پیش‌بینی‌های «عرفی‌شدن» را زیر سوال برده و هم نظریات «پایان ایدئولوژی» را.

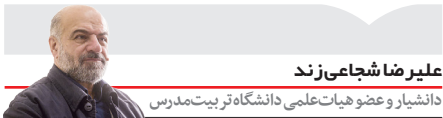
در ثانی زنده و فعال بودن دین ایدئولوژیک است در دوره «متعارف» و در بستر یک «نظام سیاسی مستقر» که تئوری‌های مبتنی بر تقابل «نهضت و نظام» را به چالش افکنده است. آنچه از «حکومت دینی» انتظار می‌رفت، ظهور یک نظام به غایت محافظه‌کار بوده است. انتظاری برخاسته از کلیشه‌های ادعاشده جامعه‌شناسان در باب دین و ایدئولوژی و نظام. درحالی‌که در ایران با یک پدیده به‌ظاهر پارادوکسیکالی مواجهیم به‌نام «نظام آرمانی مطالبه‌گر». یعنی ترکیب نامتوقعی از نهضت و نظام.

بنابر همان کلیشه‌ها و برداشت‌های رایج، انتظار می‌رفت و می‌رود که حکومت دینی در مقابل عقل و علم و هنر و تغییر و نو شدن و پیشرفت و فناوری‌های روز بایستد؛ یا لاقال نسبت به آنها بی‌اعتنا باشد؛ درحالی‌که عکس آن در جمهوری اسلامی بیشتر صادق است و در این امور از بسیاری از مدعیان آن، پیش‌روتر است.

شخصیت کنشگری مثل حاج‌قاسم و نقش و اثر تعیین‌کننده و شایانش در دوره حیات و پس از آن، و مصادیق بارزتری چون رهبری دینکی امام و حضرت‌آقا در دوره نهضت و نظام، چرا جامعه‌شناسان را به واریسی مجدد نظریات کهنه‌شده «شخصیت و تاریخ» و بازاندیشی و بازسازی آنها فرامی‌خواند؟ چرا خطاهای ناشی از مقابل‌نشانی‌های بی‌دلیل و مبنا «عاملیت/ساختار»

از مسائل نزدیک و پیرامون خود را بیشتر از حدی می‌بینم که بشود آن را به حساب دورخیز و یا دوراندیشی‌های ایشان گذارد. یک‌سال از واقعه ترور حاج‌قاسم گذشت و جز ایدئولوژیست‌ها و ژورنالیست‌ها و تحلیل‌گران سیاسی و اهل شعر و ذوق و هنر، (تقریباً) هیچ صاحب‌کرسی و پژوهشگر دانشگاهی، اعم از جامعه‌شناس و غیر آن، به تبیین و تحلیل این پدیده و جوانب آن نپرداخت و پای آن به کلاس‌ها و محافل دانشگاهی باز نشد. باز خدا خبر دهد به کسانی که با انگیزه‌های دینی و انقلابی و به‌دلیل همان اهتمامات مناسبتی، باب این بحث را در حواشی کارهای علمی و رسمی دانشگاه باز کردند و می‌کنند. اما بدانند و بدانیم که حق این پدیده اجتماعی شگرف به‌مثابه یک عنصر پرابلماتیک و حق حاج‌قاسم به‌مثابه یک قهرمان ملی و منطقه‌ای به‌مراتب بیش از اینهاست.

جامعه‌شناسی ایران نمی‌تواند کوتاهی‌اش را با این مدعا توجیه کند که ماجراهای منتهی به شهادت حاج‌قاسم و پس از آن، واجد ابعاد و جنبه‌های جامعه‌شناختی نبوده و به همین‌رو هم توجه جامعه‌شناسان را به خود جلب نکرده است. درحالی‌که مصادیق بسیار محدود و نازل‌تری را سراغ داریم که علاوه بر اساتید، انجمن علمی آن را با تمام امکاناتش، درگیر خود کرده و پای کار آورده است. این گواه آن است که توجه نشان دادن یا مغفول‌گذا ردن‌های عالمان؛ پرداختن و نپرداختن‌های علمی، مبنائاً جنبه‌گزینشی، سیاسی و ایدئولوژیک دارد. همان که ویر هم ذیل ربط ارزشی از آن یاد کرده است. پس خیلی‌رُست بی‌طرفی و طمأنینه علمی به خود نگیرند و دیگران را به‌دلیل داشتن چنین اهتمامات و تلاش‌هایی متهم به جانبداری نکنند. مشکل جامعه‌شناسی در ایران به‌نظم اساسی‌تر از مساله‌یابی و اولویت‌شناسی‌های سوپافته است؛ شاید بیشتر ناشی از بی‌رمقی و بی‌انگیزگی و رخوت علمی است؛ نوعی رکود و انجماد. شاید هم ناشی از عادت غالب در جامعه‌شناسی خواندن و جامعه‌شناسی پس‌دادن باشد به‌جای جامعه‌شناس بودن و جامعه‌شناسی کردن. ما در این مسائل حتی آن نگاه و تأسی رایج به متروپل را هم نداشته و به خرج نداده‌ایم؛ چرا که آنان نوعاً برخورد فعالانه‌تری با مسائل کلان و به‌روز جامعه و منطقه خویش دارند و بسیار بیش از ما بدین موضوعات پرداخته و وارد شده‌اند. این مقولات غالباً مغفول‌مانده، هم خصوصیات جمعی دارند و



علیرضا شجاعی‌زند

دانشیار و عضو هیات‌علمی دانشگاه تربیت‌مدرس

جامعه‌شناسی کوتاهی دارد؛ بسیار هم کوتاهی دارد و نه‌عنوان یکی از آحاد این مجموعه علمی، از این بابت سرافکنده‌ام. یعنی وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم، نه‌سالت علمی‌ام را به‌درستی انجام داده‌ام و نه مسئولیت اجتماعی‌ام را و نه رسالت دینی و روشنفکری‌ام را.

این کوتاهی نه‌فقط در قضایای منتهی به شهادت حاج‌قاسم و نه‌فقط در خیزش عظیم مردم در مراسم تشییع؛ بلکه در بسیاری از مسائل دیگر از این دست هم بوده و رخ داده است. جامعه‌شناسی ما پیش از این هم، در فهم و تبیین جریان روبه‌رشد «گفتمان اسلام سیاسی» و مسائل پیرامون آن کوتاهی داشته است و دارد. در نظریه‌پردازی پیرامون «بزرگ‌ترین انقلاب قرن» که در ایران به‌وقوع پیوست، کوتاهی داشته و دارد. در بررسی و تحلیل نقش «رهبری دینی» در حرکت‌های سیاسی-اجتماعی نیم‌قرن اخیر و در معرفی علمی «متفاوت‌ترین نظام سیاسی معاصر» که بداعت‌های مهمی به جهات حقوقی و سیاسی و ساختاری دارد، کوتاهی‌های بسیار دارد و همین‌طور است در باب مقاومت‌های ضدسلطه در دهه‌های اخیر و شناخت و معرفی الگوهای متفاوت و موفق آنها و درباره بسیاری از مسائل خرد و کلان جامعه ایران. جامعه‌شناسی جز نادیدن و نادیده‌انگاشتن داشته‌ها و یافته‌های جامعه‌خویش در نیم‌قرن اخیر و بزرگنمایی آسیب‌ها و نقصان‌های آن چه کرده است؟

این کم‌کاری‌ها وقتی بیشتر احساس می‌شود که کارهای نکرده‌مان را با تحقیقات و مقالات اندیشمندان و جامعه‌شناسان خارجی درباره همین موضوعات مقایسه کنیم؛ درحالی‌که موقعیت و امکانات هیچ‌یک از ما را نداشته‌اند. وقتی از چرایی این کوتاهی‌ها پرسشش شود، پاسخ‌ها غالباً از این دست است که جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان باید استقلال علمی خود را حفظ کنند و نباید به کارهای هنجاری و سفارشی و مناسبتی تن بدهند. بامی‌گویند زمان و نحوه‌ورود جامعه‌شناس به یک مساله با زمان و نحوه ورود یک خبرنگار و پرداخته‌های ژورنالیستی تفاوت دارد. حتی با ورود عالمان و تحلیل‌گران سیاسی هم متفاوت است. بنده هم به این تفاوت واقفم و بدان اذعان می‌کنم و اعتقاد دارم؛ درعین حال تأخیر و تغافل‌های جامعه‌شناسی



صدای نخبگان، نگاه جوانان FARHIKHTEGAN

@farhikhtegandaily

WWW.FDN.IR روزنامه فرهیختگان

